

درس سیزدهم: خوان هشتم

هان: کلمهٔ تنبیه است برای تأکید، تصدیق و تأیید؛ معادل آری یا آهان

(یادم آمد، هان / داشتم می‌گفتم)

سَوَرَت*: تندی و تیزی، حدّت و شدّت [صورت: شکل، ظاهر]

(سورتِ سرهای دی پیراها می‌کرد)

بادبرف: بارش برف همراه با وزش شدید باد، بوران

سرپناه: پناهگاه، جای اقامت (بادبرف و سوز و هشتاک)

همگنان: همگان، همه (همگنان را فون گرمی بود)

نقال: نقل‌کننده، قصه‌گو؛ کسی که در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی با آداب و رسوم خاص داستان‌های حماسی و پهلوانی را نقل می‌کرد.

آتشین پیغام: پیام و سخن گرم و پر حرارت، جذاب و اثرگذار

کانون: جمع، محفل، مجلس

(قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، / راستی کانون گرمی بود.)

نای: حلقوم، گلو، حلق، حنجره

گیرا: اثرگذار، جذاب

دَم: نفس؛ مجازاً کلام، سخن و ...

(مرد نقال / آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دَمش، پوتانِ هریث آشنایش گرم)

منتشا*: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛

برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)

(پوب دستی منتشا مانند در دستش)

میدانک: میدان و فضای کوچک («ک» در «میدانک») بیانگر تصغیر و کوچکی است.

(صفتِ میدانکِ فود را / تند و گاه آرام می‌پیمود)

خوان: مرحله (پایه یازدهم*: سفره یا طبّقی که در آن، غذا می‌گذاشتند.) (این کلمه در معنی «مرحله» با

املاي «خان» نیز کاربرد دارد.)

هفت خوان: مقصود هفت خوان رستم است. هفت مرحله‌ای که رستم برای رهایی کیکاووس از بند دیوان

مازندران پیمود. در خوان اول رخس، شیری را کشت، در خوان دوم تشنگی بسیار بر رستم غالب گشت و وی

به راهنمایی میشی به چشمه آب دست یافت و رفع تشنگی کرد، در خوان سوم رستم اژدها را کشت، در خوان چهارم زن جادوگر را هلاک کرد، در خوان پنجم دیوی به نام «ولاد» را اسیر و گرفتار ساخت، در خوان ششم «ارژنگ دیو» را کشت و در خوان هفتم دیو سپید را به قتل رسانید.

زادسرو مرو: «آزادسرو سیستانی» مؤلف کتاب «اخبار رستم» است. وی از راویان شاهنامه و هفتخوان رستم بوده است.

ماخ سالار: نام مرزبانی در شهر هرات، وی نیز از راویان شاهنامه و هفتخوان رستم بوده است.

هریوه*: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان امروزی)

پاک آیین: کسی که طریقه و سیرت پاکی دارد، پاک دین

(هفتخوان را زار سرو مرو / یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد، / آن هریوه فوب و پاک آیین- روایت کرد)

خوان هشتم: مقصود مرحله‌ای است که در آن رستم و رخس به حيله و خیانت شغاد، کشته می‌شوند.

ماث: سرواژه نام «مهدی اخوان ثالث»، شاعر معاصر و سراینده شعر «خوان هشتم»

(فوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون، ... / من که نامم ماث)

عیار*: ابزار و مبنای سنجش، معیار [پایه یازدهم*]: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی] (معیار: مقیاس،

اندازه) [عیار: چابک و زیرک، راهزن و دزد، جوانمرد / آیار: از ماه‌های رومی برابر با ماه سوم بهار]

مهر: عشق، محبت، دوستی

کین: کینه، عداوت و دشمنی، بغض و نفرت، مقابل مهر

محض: صرف، خالص

(این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی‌عیار و شعر محض فوب و قالی نیست)

کلیم: نوعی فرش که با نخ پنبه‌ای یا پشمی بافته می‌شود.

تیره‌بختی: سیاه‌بختی، بدبختی

روکش: پارچه یا کاغذی که با آن چیزی را بپوشانند.

(این کلیم تیره‌بفتی هاست / فیس فون داغ سهراب و سیاوش‌ها، / روکش تابوت تفتی‌هاست)

هماوا: همراه، هم صدا، هم آواز

مرتعی*: دارای ارتعاش، لرزنده

رجز*: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند. [رجز مانند: رجز گونه، با حالت خودستایی]

(پس هماوای فروش فشم، / با صدایی مرتعی، لهنی رجز مانند و دردآلود، / فواند)

عماد*: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده، آن چه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.

ایران‌شهر: کشور ایران

عرصه: میدان

ناورد*: نبرد [جنگ، مبارزه، پیکار، پرخاش، ستیز، آورد]

هول*: وحشت‌انگیز، ترسناک [فارسی ۲*: ترس، هراس - حول: اطراف، پیرامون]

زال(زال زر): دستان، پدر رستم

(زال، «پیر» و «کسی که موهای سر و ابروانش سفید باشد» - «زر»: لقب زال به معنی پیر)

جهان پهلو: پهلوان جهان

خداوند: صاحب

(ریگر اکنون آن عماد تکیه و امیر ایران شهر، / شیرمرد عرصه ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلو، / آن فراوند و سوار رفش بی‌مانند)

تهمت: قوی‌تن، تنومند و شجاع، لقب رستم

گُرد: پهلوان، دلاور [گُرده*: پشت، بالای کمر] [گُرده*: قرص نان، نوعی نان]

سجستانی: سیستانی، اهل سیستان

دستان: لقب زال («دست‌ها»، «حیله» و «نغمه» هم معنی می‌دهد.) (رستم دستان: رستم پسر دستان)

(تومتَن گُرد سبستانی / کوه کوهان، مردِ مردستان / رستم دستان ...)

تگ: ته، قمر، عمق، ژرفا («دو» و «دویدن» هم معنی می‌دهد) (در تک تاریک ژرفِ پاه پهنور ...)

عُدر: خیانت، بی‌وفایی، مکر و حیله [قُدر: ارزش، مقدار، اندازه / قُدر: سرنوشت، توانا]

(پاه غدر ناهوان مردان)

بُن: ته، عمق، قعر (بُن: پسته وحشی)

سنان: سرنیزه، هر چیز نوک تیز (در بُنِ این پاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود)

تزویر: دورویی، ریا، نیرنگ و فریب، خُده (بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر)

کاری*: مؤثر، کُشنده (زخم کاری*: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.)

(بس که زهر زخم‌ها کاریش)

بتر: بدتر (از تن خود- بس بتر از رفش- / بی فبر بود)

می‌پایید: مراقب بود، مواظبت می‌کرد، زیر نظر داشت (پاییدن: مراقبت، مواظبت، در نظر داشتن)

(رفش را می‌دیر و می‌پایید)

طاق*: فرد، یکتا، بی‌همتا [درس ۸]*: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند.

تا: نظیر، مانند، لنگه، جفت (معانی دیگر هم دارد)

رخشنده: درخشنده، درخشان (رفش، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا / رفش رخشنده)

شغاد: برادر ناتنی رستم که رستم را با رخس به حیل در چاه افکند و خود نیز به تیر رستم کشته شد.

نابراذر: ناجوانمرد، برادر ناتنی (او شغاد، آن نابراذر بود)

شوم: نامبارک، نحس، بدیمن

چاهسار: چاه، گودال ژرف و عمیق (صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید)

یادبود: یادگار، خاطره (رفش بی‌مانند، / با هزارش یادبود فوب، فواید است)

یال: موی گردن اسب و استر

(بعد از آن تا مدتی، تا دیر، / یال و رویش را / می‌نوازش کرد)

ضبحه*: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون [نفیر*]: فریاد و زاری به صدای بلند / زجر: آزار و اذیت

(مرد نقال از صدایش ضبحه می‌بارید)

شصت‌خم: کنایه از طولانی و بلند

(خم: پیچ و تاب) (**شست:** انگشتی ماندنی که بر انگشت شست می‌کنند و زه کمان را با آن می‌گیرند)

فراز آید: بالا بیاید (فراز آمدن: بالا آمدن)

(می‌توانست او، اگر می‌فراست، / کان کمنر شست فم فویش بگشاید / و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره‌ای سنگی / و فراز آید)

داوری: قضاوت

مرادف*: مترادف، هم‌ردیف

(باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارت‌ها / و هر کدام می‌توانند معنای صلح را

مرادف اول باشند.)

درس سیزدهم: شعر خوانی (ای میهن!)

تنیده*: در هم بافته

تار و پود: کنایه از پایه و اساس و ذات هر چیز

(تنیده یار تو در تار و پودم، میهن ای میهن!)

لاهو: عالم معنا، عالم غیب و ملکوت، مقابل ناسوت

تأمل: اندیشه، درنگ، مکث (تعامل: عمل کردن)

گروه‌های مهم املائی

*سُورَت و حَدِّث / مرد نَقال / صحنهٔ میدانک / خوان هشتم / زادسرو مرو / ماخ سالار /
هریوهٔ خوب و پاک‌آیین / نامم ماث / عیار مهر و کین / بی‌عیار و شعر محض و خوب /
صدایی مرتعش / لحنی رجزمانند / عماد تکیه / شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول / پور زال زر /
تہمتن گُرد سجستانی / چاه غدر ناجوان‌مردان / شمشیر و سنان / تزویر و نیرنگ /
رخش، آن طاق عزیز / شغاد برادر ناتنی / ضجّه و شیون / کمند شصت خم / بیندازد به بالا /
فراز آید / شوق رقابت

تاریخ ادبیات

در حیاط کوچک پاییز در زندان: اخوان ثالث
دو تن از راویان شاهنامه و هفت خوان: آزادسرو سیستانی - ماخ سالار